

## قاتل در بزم خدایگان...

محمد حیدری

در سال ۱۳۵۰، هنگامی که حکومت محمدرضا پهلوی در پیروزی کاذبی که از دلارهای بادآورده نفتی نصیب شده بود، غوطه می‌خورد، یک هیأت پارلمانی ایران برای اولین بار عازم کره شمالی شد تا زمینه را برای گسترش روابط سیاسی - اقتصادی بین دو کشور هموار کند. این هیأت که ریاست آن بر عهده شریف امامی رئیس مجلس سنا بود، پس از یک سفر طولانی هوایی، از طریق شوروی به پایتخت کره شمالی رسید و به گرمی مورد استقبال قرار گرفت.

●●●

در دهه هشتاد قرن بیست میلادی، روابط کشورهای جهان دستخوش تغییرات همه‌جانبه‌ای شده بود که خیلی‌ها در ابتدا از ماهیت آن سر در نمی‌آوردند. با استقرار دار و دسته برژنف در شوروی، رهبران این کشور ترجیح می‌دادند بیشتر از اسلاف خود به امور شخصی خویش بپردازند و از مواهبی که قدرت فائقه و غیرقابل کنترل حزب کمونیست در اختیارشان گذاشته بود، برای شادمانه‌تر گذراندن این دو روزه عمر گذران و فانی، بهره بگیرند!

آن‌ها با اطمینان به قدرت هسته‌ای و موشکی دهشتناک کشورشان، فتیله جنگ سرد را کمی پایین کشیده بودند و با شرکت در مذاکرات موسوم به سالت، شروع کردند به چک و چانه زدن بر سر محدود کردن مسابقه تسلیحاتی با غرب و به ویژه با ایالات متحده آمریکا. آمریکاییان هم که هنوز از ضربه ناشی از شکست در جنگ ویتنام رنج می‌کشیدند، درصدد بودند برای حفظ برتری خود ترتیبات جدیدی بدهند و تغییراتی در جغرافیای سیاسی جهان ایجاد کنند. در این دوران، هنری کسینجر، استراتژیست اصلی سیاست خارجی آمریکا رفته

رفته جای خود را به افرادی نظیر برژینسکی می‌داد، که دکترین اصلی آن‌ها وارد کردن یک ضربه کارساز به شوروی بود. چین هم به عنوان یک خطر بالقوه از صدر فهرست اولویت‌های ایالات متحده آمریکا به درجات پایین‌تری تنزل داده شده بود.

هم در اردوگاه غرب و هم در اردوگاه شرق، شرایط برای کشورهای وابسته و اقماری تغییر می‌کرد. برخی از رهبران این کشورها این تغییرات را بد ارزیابی می‌کردند و برخی دیگر تحولات را با احتیاط و دوراندیشی زیر نظر داشتند. مثلاً، شاه ایران که از افزایش قیمت نفت سرمست شده بود و ارتش خود را بی‌وقفه مسلح‌تر می‌کرد، بر این باور بود که پنجمین ارتش غیرنظامی جهان را در اختیار دارد و لذا جهان ناچار است روی او حساب باز کند.<sup>(۱)</sup> برخلاف او، کیم ایل سونگ به درستی در یافته بود که از این پس نمی‌تواند مانند دوران جنگ کره، روی حمایت مسکو و پکن حساب کند و یا حتی به استمرار کمک‌های اقتصادی و فنی این دو «رفیق بزرگ‌تر» امیدوار باشد. او همچنین دریافته بود علاوه بر تحکیم موفقیت خود در داخل، باید در جامعه جهانی نیز برای خود و حکومتش جای پای تعبیه کند.

شاید به همین دلیل بود که وی تصمیم گرفت به انزوای کشورش بین کشورهای غیرکمونیستی خاتمه دهد تا بتواند در آینده از امکانات مادی و معنوی آنان بهره بگیرد. حضور دهها هیأت عالی‌رتبه از کشورهای غیرکمونیستی در جشن‌های سالروز تولد وی در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱ میلادی) را که تا آن زمان در تاریخ کره شمالی بی‌سابقه بود، باید در همین راستا ارزیابی کرد.

شی در کاخ رهبر ضیافتی برای اعضای این هیأت‌ها ترتیب داده شد. اعضای دهها هیأت سیاسی در این ضیافت شرکت کرده بودند تا

شوکت دربار خدایگان کیم ایل سونگ را نظاره کنند و تحت تأثیر قرار گیرند. وسعت سالن‌های پذیرایی، تزیینات، گوناگونی غذاها و شیوه پذیرایی از میهمانان چنان بود که به واقع میهمانان را تحت تأثیر قرار داد و باورش‌شان شد که دربار کیم ایل سونگ، از دربار بسیاری از پادشاهان هم مجلل‌تر است.

محلّی که برای استقرار هیأت ایرانی در نظر گرفته شده بود، در میانه حلقه‌ای از میزها قرار داشت که به وسیله اعضای هیأت‌های اعزامی چند کشور کمونیست (عمدتاً اروپای شرقی) اشغال شده بود و لذا من نتوانستم بینم غیر از ایران، از کدام کشورهای غیرکمونیست دیگر میهمانانی آمده‌اند تا زاد روز کیم ایل سونگ را به او تهنیت بگویند. در دور دست سالنی که اعضای هیأت ایرانی در آن جا داده شده بودند، چهره نامشخص چند سیاهپوست توجه مرا جلب کرد. هرچه دقیق شدم نتوانستم به مشخصات بیشتری از هویت آن‌ها، جز همان رنگ سیاه‌پوستشان، پی ببرم و لذا چنین نتیجه‌گیری کردم که این‌ها، به احتمال زیاد، باید اعضای یک یا چند نهضت‌های بخش آفریقایی باشند، اما فردای آن روز، مشاهده اعضای یک هیأت رسمی و دولتی آفریقایی در استادیوم بزرگ پیونگ یانگ و در جشن ورزشی مجلّی که برای بزرگداشت سالروز تولد کیم ایل سونگ ترتیب یافته بود، نشان داد که بی‌حیایی در دنیای سیاست مرزی ندارد. مشاهده اعضای این هیأت آفریقایی که بعداً در مورد ملیت و رهبرشان توضیح خواهم داد و همچنین یک دو جین هیأت‌های دیگر، معلوم کرد که علاوه بر شاه ایران، رهبران دیگری هم برای لاس زدن با رهبر کره شمالی هیأت‌هایی را فرستاده‌اند، یا حتی خود به پیونگ یانگ آمده‌اند.

آن جشن، مشابه جشن‌هایی بود که در ایران، همه ساله در چهارم آبان و به مناسبت

زاد روز محمدرضا پهلوی ترتیب می‌یافت و دانش‌آموزان و ورزشکارانی که از مدت‌ها قبل تمرین کرده بودند، حرکات هماهنگ ورزشی و نمایشی، شکل‌سازی (مثلاً درست کردن پرچم کشور، یک گل و یا ترسیم شعاری مثل زنده و جاوید باد...) با استفاده از تنوع رنگ لباسشان و بازی‌های آکروباتیک را به اجرا می‌گذاشتند.

کسانی که این مراسم را دیده‌اند می‌دانند که چنین جشن‌هایی اوج کوشش برای جانداختن کیش شخصیت‌پرستی در کشورهای نظیر ایران بوده است. و حالا ما به استادبوم پیونگ یانگ آمده بودیم تا مشابه چنین جشنی را که برای رهبر یک کشور پرولتاریایی برپا شده بود، مشاهده کنیم.

نخست باید تأکید کنم عظمت، گوناگونی برنامه‌ها و مدهانه کلامی و نمایشی در مورد شخصیت رهبر و نیز هزینه‌های برگزاری جشن خیلی بیشتر و برتر از آنچه بود که تا آن زمان در تهران برای محمدرضا پهلوی برگزار شده بود و من شک ندارم دیدن همان برنامه‌ها به وسیله هیأت ایرانی و گزارش چند و چون آن به تهران، سبب شد که از سال بعد، مراسم جشن‌های چهارم آبان در استادبوم آریامهر آن زمان که اکنون آزادی نامیده می‌شود، باشکوه و وسعت غیرقابل قیاسی با گذشته، برگزار شود!

ما کمی دیر به ورزشگاه رسیدیم، معه‌ذا توانستیم در صندلی‌هایی که ردیف چهارم نشیمنگاه‌های بخش ویژه بزرگان را تشکیل می‌داد، جایی برای نشستن پیدا کنیم. در ردیف اول کیم ایل سونگ نشسته بود و صندلی‌های اطرافش را عده‌ای از رؤسای هیأت‌های میهمان و شخصیت‌های درجه اول کره شمالی اشغال کرده بودند. در ردیف دوم نیز صندلی‌ها به وسیله اعضای هیأت‌های میهمان و گروهی از شخصیت‌های محلی اشغال شده بود، اما در ردیف سوم یک قاتل بالفطره، دوستانش و بانوان حرمسرایشان جلوس کرده بودند. به چشمانم، به ادراکم و به حس تشخیص شک کردم. نمی‌توانستم باور کنم این مردی که کلاه پوست پلنگی بر سر و عصایی نمادین و گران‌بها در دست دارد، همان ژوزف دزیره موبوتو است. همان کسی است که در طلیعه آزادی کنگو، پاتریس لومومبا را به کام مرگی دردناک فرستاد. همان کسی است که نخست با درجه گروهبانی، حسابدار ارتش استعماری بلژیک بود و بعد،

هنگامی که مبارزه کنگویی‌ها برای کسب استقلال اوج گرفت، به سمت خبرچین اداره اطلاعات (دستگاه امنیتی) بلژیک ارتقاء مقام یافت. وی بعد از استقلال یافتن کنگو عامل اجرای سیاست‌های دول غارتگر غربی که می‌خواستند در چپاول ثروت‌های این سرزمین جای بلژیکی‌ها را بگیرند، شد و کمک کرد آتش اختلاف بین لومومبا و مخالفان و رقابیش که به اوج‌گیری درگیری‌های قبیله‌ای و ناامنی بیشتر کشور منجر می‌شد، بالا بگیرد و زمینه برای کودتا کردن خود او فراهم شود تا بتواند طبق خواست و نقشه حامیان غربی بهانه حضور نیروهای نظامی مزدور غرب در کنگو را فراهم سازد و به بهای تبدیل کنگو به یک حمام خون واقعی، حاکمیت خودش و منافع سرمایه‌داران غربی را تثبیت کند.

ردالت‌های موبوتو و حامیانش در آن غائله خونبار حد و مرز نداشت. داک هامر شولد دبیر کل وقت سازمان ملل، که خیلی‌ها معتقدند تنها شخصی است که شایسته این مقام بود، کوشید با مداخله در ماجرا، هم به خون‌ریزی خاتمه دهد و هم پاتریس لومومبا را از دام دژخیمان‌ش به سر دستگی موسی چومبه برهاند، اما موبوتو و حامیان‌ش به دبیر کل سازمان ملل هم رحم نکردند. هواپیمای حامل او ساقط و خودش کشته شد. با مرگ تکان‌دهنده پاتریس لومومبا خشم جهانیان برانگیخته شد و جالب آن‌که کمونیست‌ها بیش از دیگران برای این ماجرا مرثیه‌سرایي کردند و حتی تا آن‌جا پیش رفتند که سکانداران کشتی کمونیسم، یعنی زمامداران کرملین، دانشگاهی به نام پاتریس لومومبا را بنیاد نهادند که عمدتاً به تحصیل جوانان کشورهای عقب‌مانده و استعمارزده اختصاص داشت.

شاید اکنون عمق فجایع ماجرای کنگو و قبح وقایع آن دوران حتی از یاد افراد مسن هم رفته باشد، اما به واقع تا دو دهه بعد، همه از آن رویدادها به عنوان لکه ننگی در کارنامه دول استعمارگر غرب یاد می‌کردند. موبوتو نیز به چهره منفوری تبدیل شده بود که حتی بی‌پرواترین و بی‌آبروترین سیاستمداران جهان هم از معاشرت و بده‌بستان علنی با وی اکراه داشتند. در آن روزی هم که من وی را در استادبوم پیونگ یانگ و به عنوان میهمان عالی‌قدر کیم ایل سونگ دیدم، هنوز جهانیان

موبوتو را یک قاتل مزدور، خودفروش و وطن‌فروش می‌دانستند.

با این اوصاف حق نبود من نسبت به درک و شعورم شک کنم؟

چه کسی جز خود سیاست‌بازان باور می‌کنند دنیای سیاست آن‌قدر کثیف و گریزان از هر قید و بندی است که رهبری که به هر حال در آن زمان خاطره رهبریش در جنگ کره از او چهره یک قهرمان ضداستعماری را در اذهان ترسیم می‌کرد، به هر دلیل و برای حصول به هر مقصودی، یک نوکر شناخته شده و مارک‌دار استعمار را به ضیافت جشن سالروز تولد خود دعوت کند؟

موبوتو با یک هیأت پرجمعیت به پیونگ یانگ آمده بود. خود او و هرکدام از همراهانش چند بانوی هرزه را همراه آورده بودند. آن قاتلان و این هرزگان در استادبوم پیونگ یانگ در برابر چشمان از حدقه درآمده امثال من مرتکب هرزگی‌هایی شدند که ارتکاب آن‌ها فقط از کسانی چون خودشان بر می‌آید.<sup>(۲)</sup>

آن جشن ورزشی هم تمام شد و من در حالی استادبوم بزرگ پیونگ یانگ را ترک کردم که تلخ‌ترین و در عین حال پرمعناترین درس سیاسی را در طول زندگیم فرا گرفته بودم. من آن روز فراق‌گرفتم در پس پشت چهره هر سیاستمدار (ولو قهرمان یک جنگ رهایی‌بخش هم باشد) چهره واقعی او را جستجو کنم.

شب همان روز ما را به ایبری پیونگ یانگ بردند. موضوع اپرا (که البته به روش کمونیستی کره‌ای اجرا می‌شد)، جنگ بزرگ میهنی کره علیه امپریالیسم بود و نمایش نشان داد که همه آن پیروزی‌ها نتیجه رهبری داهیان کیم ایل سونگ است و اگر او نبود، آن پیروزی‌ها نیز نصیب ملت کره نمی‌شد و جهان به جای مشاهده توقف تهاجم امپریالیسم، شاهد پیشروی متجاوزانه آن در دیگر مناطق جهان نیز می‌بود. در همان زمان که اجراکنندگان این نمایش، مضمون آن را با موسیقی و آواز جمعی (کر) به خورد تماشاچیان می‌دادند، در ردیف‌های جلو، موبوتو و همراهانش سخت سرگرم مغالزه با معشوقگان خویش بودند و بسه ریش مبارزان ضدامپریالیستی می‌خندیدند!

موبوتو نزدیک به چهار دهه با اقتداری توأم با توحش بر کنگو حکومت کرد. نام این کشور را به «زئیر» تغییر داد، دست‌خارجیان را برای

غارث منابع آن باز گذاشت و خود و اعوان و انصارش نیز سهمی از این بیغماگری، نصیب بردند. در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۸ میلادی) که لوران کابیلا علیه او قیام کرد، به خارج گریخت و اخیراً در گمنامی و بی‌آن‌که کسی متأسف شود، درگذشت. هنگام فرارش از «ژنیر» که اینک نام سابق خود را باز یافته و کنگو خوانده می‌شود، روزنامه‌نگاران مستقل جهان توانستند به محل ذخیره بخشی از ثروتی که وی با غارت کنگو به دست آورده بود، پی ببرند. به موجب اطلاعاتی که این روزنامه‌نگاران به دست آوردند، این گروه‌بان یک لاقبای سابق ارتش بلژیک، هنگام فرار، شش میلیارد دلار اندوخته نقدی فقط در دو محل داشت: چهار میلیارد دلار در بانک «او، ب. اس» سوییس و دو میلیارد دلار هم در بانک‌های اتریش، فرانسه و آمریکا. البته موبوتو میراث شومی هم برای کنگویی‌ها برجا گذاشته است. این میراث تشدید اختلاف قبیله‌ای است که بلژیکی‌ها قبلاً به آن دامن زده بودند. به دلیل همین اختلافات اکنون نزدیک به چهار سال است کنگویی‌ها با هم می‌جنگند، خون هم را می‌ریزند و خانه‌ها و اموال یکدیگر را آتش می‌زنند.

اینک، سی سال پس از مشاهده رفتار زنده و مشتمزکننده موبوتو و همراهانش در پیونگ یانگ، اگر مردم کره شمالی با بی‌برگ و نوایی و مرگ از گرسنگی دست به گریبان نبودند، می‌توانستیم آن دعوت‌ها از سران و شخصیت‌های کشورهای وابسته و استعمارزده، و در رأس آن‌ها موبوتوی رسوا و فاسد را به پیونگ یانگ، اقدامی در راستای تأمین منافع مردم کره شمالی ارزیابی کنیم و آن را با معیارهای حاکم بر دنیای سیاست بسنجیم و توجیه‌پذیر بدانیم، اما می‌دانیم که آن دعوت‌ها و برگزاری آن جشن‌های پرشکوه و پرهزینه، دستاوردی برای مردم کره نداشته، که اگر داشت، امروز گرسنگی در این کشور بی‌داد نمی‌کرد.

راستی را... این کدام منطق یا ضرورت است که رهبر کشوری را و می‌دارد ملت خود را چنان بار بیاورد که به مناسبت و بی‌مناسبت فریاد مرگ بر امپریالیست سر بدهند و آماده باشند به فرمان رهبر برای پیکار نهایی با دشمن غدار و امپریالیسم جهانخوار، به میدان رزم بشتابند. اما همان زمان، همین رهبر گروهی از

سران کشورهای آقماری و سرسپرده امپریالیسم را دعوت کند که در جشن تولدش شرکت کنند؟

دانست. محمدرضا پهلوی بسیار علاقه داشت که او را از رهبران برجسته قرن بیستم بنامند و به همین

علت در برنامه‌ریزی بسرای سفرهای خارجی خودش، یا شخصیت‌های طراز اول حکومتش، ترتیبی داده می‌شد که رهبران کشورهای حتماً در سخنرانی‌های رسمی خود از وی بسا

چنین عنوانی یاد کنند (این موضوع را من از زبان یکی از اعضای عالی‌رتبه وزارت امور خارجه آن زمان شنیدم).

لاید به دلیل آگاهی کیم‌ایل سونگ از این نقطه ضعف بود که وی یک بار دیگر و قبل از طرح نیت اصلیش، دوباره بر این نکته که شاه یکی از رهبران برجسته قرن است که در تغییر مسیر تاریخ نقش انکارناپذیر دارد، تأکید کرد و آنگاه نیت اصلی خود را بر زبان آورد و گفت دولت و ملت جمهوری دموکراتیک خلق کره مصرانه خواستار گسترش روابط اقتصادی با ایران هستند... این همکاری‌ها می‌تواند زمینه‌ساز توسعه باز هم بیشتر روابط دوستانه سیاسی بین دو کشور که بی‌تردید به سود «خلق‌های ایران و کره» خواهد بود، باشد.

با دادن وعده مساعد از سوی شریف امامی در این زمینه (آن هم با لحنی که از آن قطعیت استنباط می‌شد)، ما از حضور کیم‌ایل سونگ مرخص شدیم.



هیأت پارلمانی ایران را به دیدار از یک مجتمع کشاورزی بردند. کره‌ای‌ها آمار و اطلاعاتی می‌دادند که حاکی بود نه تنها به خودکفائی می‌رسند، بلکه بزودی یکی از صادرکنندگان محصولات کشاورزی خواهند شد. مشابه ادعاهایی که در وطن خودمان شنیده‌ایم...

اما، سی سال بعد از آن تاریخ قحطی و کشاورزی عقب‌مانده خیلی عظیمی از مردم کره شمالی را محکوم به مرگ از گرسنگی کرد. جالب بود که سناتورها و نمایندگان مجلس، پس از بازدید از این مجموعه، در خلوت اقامتگاه، به ریش کره‌ای‌هایی که آن آمارها و ادعاها را ارائه کرده بودند، می‌خندیدند، اما از برنامه‌های وابستگی آفرین کشاورزی کشور خودشان حرفی نمی‌زدند.

وعده‌های سرخ‌رمن دادن هم‌اکنون هم جزئی از ذات مدیریت‌های بی‌کفایت در همه جای جهان، از جمله ایران است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برده بعدی نمایش پیونگ یانگ، در آن قسمت که به هیأت ایرانی مربوط می‌شد و من نیز شاهد آن بودم، ملاقات با خدایگان کیم‌ایل سونگ بود. هیأت ایرانی طبق برنامه به محل اقامت کیم‌ایل سونگ برده شدند و به حضور او رسیدند. شریف امامی با لحنی پرطمأنینه دروذهای شاهنشاه ایران را به کیم‌ایل سونگ ابلاغ کرد و افزود رهبر ایران با ستایش از مبارزات مردم کره شمالی، با علاقمندی پیشرفت‌های این کشور را تعقیب می‌کند (سخنانی کلیشه‌ای، بی‌محتوا و فاقد ذره‌ای راست‌گویی)

کیم‌ایل سونگ هم به همین سیاق، پیشرفت‌های ایران را ستود و آن را مرهون رهبری دایمان شاهنشاه که وی معتقد بود از برجسته‌ترین رهبران جهان معاصر است،

در این ملاقات من وجود یک برجستگی کم‌نظیر را در کیم ایل سونگ کشف کردم. این برجستگی که وی و طراحان و دوزندگان لباس‌هایش سعی فراوان در مخفی نگه داشتن آن می‌کردند، غده بزرگی که در پس‌گردنش وجود داشت. از نظر من، بعد از عطش شدید کیم ایل سونگ به احراز مقام خدایگانی، این منحصراً به فردترین و در عین حال برجسته‌ترین وجه تمایز وی با دیگران بود!

من این برجستگی را زمانی کشف کردم که برای گرفتن عکس یادگاری پشت‌سر او و شریف امامی ایستادیم. به دلیلی نامعلوم، کیم ایل سونگ اندکی خم شد و یقه کت سبک مائوتیش برای لحظه‌ای کنار رفت. و من آن برجستگی بی‌نظیر را که به بزرگی یک نیمه سبب بود، دیدم! به اقامتگاه هیأت پارلمانی ایران بازگشتم و به انتظار نشستیم تا خبر ورود هواپیمای روسی به پایتخت کره شمالی و زمان عزیمت ما را اطلاع بدهند. سرپرست میهمانداران هیأت که دیگر کار مهمی در رابطه با میزبانی ما نداشت، بی‌هدف در محوطه اقامتگاه قدم می‌زد. قبلاً هرگاه از او پرسشی کرده بودم، جواب‌های بی‌سر و تهی شنیده بودم. داشتم به یافتن روشی فکر می‌کردم تا بتوانم از او حرف بکشم. سرانجام دوربین به دست به طرفش رفتم و تقاضا کردم اجازه بدهد از وی عکس بگیرم. با اکره قبول کرد و با ژستی که شبیه ژست‌های کیم ایل سونگ در تصاویر، نقاشی‌ها و مجسمه‌های او بود، ایستاد و من چند عکس از او گرفتم.

پس از گرفتن عکس، از او خواستم اطلاعاتی در مورد زندگی مردم عادی کره در زمینه‌های مختلف در اختیارم بگذارد. طفره رفت، ولی من اصرار کردم و گفتم شما که اجازه ندادید با مردم عادی تماس بگیریم، با آن‌ها صحبت کنیم و شرایط زندگی ایشان را ببینیم، اگر خودتان هم حرف نزدیک، من و همکارم ناچاریم استنباط‌های خودمان را در روزنامه‌هایمان بنویسیم. ممکن است این نوشته‌ها مورد اعتراض مقامات کشورتان قرار گیرد که در آن صورت ما همکاری نکردن شما را دلیل خواهیم آورد.

این تمهید مؤثر واقع شد و او پذیرفت که به پرسش‌های ما پاسخ دهد. ولی این پرسش و پاسخ نیز چیزی عاید نکرد. هر پرسشی که می‌کردیم، او ابتدا می‌گفت: رهبر کبیر ما در این

**مورد چنین گفته‌اند...** سپس سیاست حزب کمونیست را درباره آن موضوع بیان می‌کرد و دست آخر کلیاتی اغراق‌آمیز را بر زبان می‌آورد.

پرسش‌های ما درباره سیاست خارجی کشور، روابط با چین و شوروی (که آن زمان دو قطب اصلی کمونیسم بودند)، امکان الحاق دو کره و این قبیل مسایل نیز با جملاتی شعاری پاسخ داده شد.



ناصر خداینده (خبرنگار کیهان) در میان کودکان مهدکودک نمونه پیونگ یانگ

هنگامی که پرسیدم «به عقیده شما، بعد از فقدان پرزیدنت کیم ایل سونگ چه کسی رهبر کره شمالی خواهد شد؟» گویی به مقدسات توهین کرده‌ام. رگ‌های گردنش ور آمد، سیگارش را با عصبانیت زیر پا له کرد و با لحن خشم‌آلودی گفت: ملت کره هرگز به این موضوع نمی‌اندیشد.

راست می‌گفت. ملت کره چنان شستشوی مغزی شده بود که رهبر خود را جاودانه و اراده او را برتر از قوانین طبیعت و درایتش را حلال هر مشکل و معضلی می‌دانست. در واقع، در ذهن و باورهای آنان، کیم ایل سونگ همان جایگاه و مرتبه‌ای را داشت که مصری‌های باستان برای فرعون قائل بودند و یا در اعصار متأخرتر، پیروان ادیان سامی چنان جایگاه و کراماتی را برای قدسین خویش قایل می‌شدند: موجودی فراتر از انسان، مبرا از اشتباه، صاحب کرامت و شکست‌ناپذیر

(قطعاً سرپرست گروه میزبان ما که فردی تحصیل‌کرده بود، و امثال او، چنین باورهایی نداشتند و علاوه بر آشنایی با قوانین طبیعت، محدودیت‌های انسان و میرایی و فناپذیر بودن وی را هم می‌شناختند، لذا اگر رگ گردن وی پس از طرح پرسش من در مورد موضوع جانشینی کیم ایل سونگ ور آمد، ناشی از ماهیت جوامعی است که کیش فردپرستی بر آن‌ها حاکم است. در چنین جوامعی تصدی مشاغل درجه

دوم و سوم هم منوط به آن است که فرد در امتحان «رهبر پرستی» و باور به ایدئولوژی رسمی، قبول شده باشد. ولو آن‌که پاسخ‌های داده شده در

چنین امتحانی برخلاف بینش و باور فرد،

ریاکارانه و فقط به قصد تقرب به قطب قدرت باشد.)

به باور من، مهم‌ترین عاملی که سبب شده بود کیم ایل سونگ خود را در چنان جایگاه فوق بشری تثبیت کند و شعور عمومی یک ملت را به تسخیر در آورد، به تاریخ کره مربوط است. مردم شبه جزیره کره همیشه از جانب دو همسایه نیرومند خود (چین و ژاپن) مورد تحقیر و تجاوز قرار گرفته بودند. در جنگ کره آنان توانستند تحت رهبری کیم ایل سونگ «دشمن خارجی» را شکست دهند (گرچه در این جنگ دشمن خارجی ایالات متحده آمریکا و متحدانش بودند و کره‌ای‌ها از حمایت چین و شوروی - و به ویژه چین، این دشمن قدیمی - بهره‌وآفری بردند)

این پیروزی، خاطرات تلخ شکست‌ها و اشغال‌های مکرر قبلی کشورشان را از ذهن و ادامه در صفحه ۳۷

شعور جمعی آن بخش از مردم کره شمالی که در شمال مدار ۱۷ درجه (محلی که در پایان جنگ خط حائل بین نیروهای متخاصم و بعد از مرز دو کره شد) زندگی می‌کردند و تحت حاکمیت رژیم کیم ایل سونگ و حزب کمونیست قرار داشتند، زدود و جای آن را غرور ناشی از پیروزی گرفت.

پیروزی در یک جنگ یا انقلاب، نوعی شیفتگی، خوش‌بینی، غرور و بی‌خبری در ملت‌ها، مخصوصاً ملت‌های تحت ستم و یا تحقیر شده، ایجاد می‌کند. چنین حالتی، بهترین فرصت‌ها را در اختیار رهبران قدرت‌طلب و تمامیت‌خواه قرار می‌دهد تا بتوانند پایه‌های اقتدار شخصی و بی‌معارض خود را مستحکم سازند و بر کرده ملت سوار شوند. آن‌چه در مورد کره شمالی اتفاق افتاد نیز همین حادثه بود، منتهی کیم ایل سونگ توانسته بود علاوه بر جسم، روح مردم کره شمالی را نیز تسخیر کند.

براساس آنچه من دیدم، مردم کره شمالی نه از روی ترس، بلکه از سر اعتقاد، کیم ایل سونگ را فوق بشر می‌دانستند و او را می‌پرستیدند. گرچه قیاس مع الفارق است، معهداً برای افاده منظوم ناگزیرم متذکر شوم مردم کره شمالی همان اعتقاد، ایمان و اطاعتی را نسبت به کیم ایل سونگ داشتند که آلمانی‌ها در دوران رایش سوم به هیتلر و حزب نازی داشتند. (۳)

در کره شمالی هیچ اندیشه و تفکری جز آنچه که کیم ایل سونگ، یارانش و حزب کمونیست می‌پسندیدند و تجویز می‌کردند، امکان مطرح شدن نمی‌یافت. حتی برخلاف شوروی در دوران استالین و چین در دوران مائو، در کره شمالی مخالفی وجود نداشت تا افکارش را با نشریه‌های زیرزمینی، ترویج کند.

در کره شمالی، آن زمان که من به آن سفر کردم، فقط یک نفر حق فکر کردن داشت: کیم ایل سونگ.

همان تفکر تک‌بعدی باعث شد سی سال بعد، یک میلیون نفر از گرسنگی بمیرند و کسی صدای ناله ایشان را نشنود.

همان حاکمیت متمرکز بر ملتی که با موفقیت کامل مغزشویی شده بود، موجب شده است امروز کره شمالی موشک‌های دوربرد و



بازدید از یک فروشگاه کره شمالی در پیونگ‌یانگ... در این فروشگاه همه نوع کالا وجود داشت، اما در سایر فروشگاه‌ها که ما ندیدیم چه؟

گرفته شود، مشرووعیت سلطنت وی هم زیر سؤال می‌رود. اما شاه مغرورتر از آن شده بود که به این‌گونه نصایح توجه کند. امیدوارم فرصتی دست دهد تا خاطراتی را که از این دوران دارم، منتشر کنم.

۲- برای آگاهی بیشتر از احوال

موبوتو مراجعه کنید به مقاله آقای دکتر انور خامه‌ای زیر عنوان «پرونده سیاه و ننگین یک دیکتاتور» چاپ شده در شماره ۷۷ «گزارش».

۳- شاید همین ایمان و اعتقاد بود که اجازه داد کیم ایل سونگ حکومت در یک کشور کمونیستی را موروثی کند، زیرا چنانکه می‌دانیم پس از مرگ وی، پسرش بر اریکه قدرت تکیه زد و هم‌اکنون رهبر بلامنازع کره شمالی است. وقتی چنین اتفاقی در یک کشور پرولتاریایی شدنی باشد، چرا در یک کشور سرمایه‌داری نباشد؟! بنابراین نباید حیرت کنیم که پس از مرگ حافظ اسد، پسرش بشار اسد رئیس کشور سوریه شود. اینک باید دید نظریه‌پردازان سیاسی بر پدیده موروثی شدن حکومت در کشورهای دارای حکومت‌های جمهوری به سبک دموکراسی و یا کمونیستی پرولتاریایی، چه عنوانی خواهند نهاد!

امکان‌اتمی داشته باشد، اما غذا یا محصولی که بتواند با صدور و فروش آن غذا بخرد، نداشته باشد.

برای کسانی که می‌خواهند بدانند چگونه باید یک ملت، یا حتی مردم جهان را چنان مغزشویی کرد که خود به میل خود تبدیل به بردگانی ماشینی شوند، تعمق در تجربیات کره شمالی در دوران زمامداری کیم ایل سونگ (و شاید در دوره رهبری پسرش نیز) بسیار مفید خواهد بود!

رونگاه‌های علم و ادب

۱- در این دوره، محمدرضا پهلوی چنان از واقع‌بینی فاصله گرفته بود که حتی بدیهیات را هم درک نمی‌کرد. من خود شاهد اقداماتی بودم که همگی «دلایلی هستند که اثبات می‌کنند وی علاوه بر دچار شدن به توهم در مورد جایگاهش در ایران و جهان، قادر به تشخیص پیامدهای اعمالش هم نبود.

نمونه بارز این‌گونه اعمال، اعلام حزب رستاخیز به عنوان تنها نهاد سیاسی کشور بود. نزدیکان به شاه به روال معمول، همه لب به تمجید از این ابداع کشودند، اما کسانی هم بودند که به وی تذکر دادند این اقدام به مثابه از اعتبار افتادن قانون اساسی است و وقتی قانون اساسی نادیده

در هر نقطه‌ای از ایران و جهان

قبل از چاپ مجله گزارش

خلاصه‌ای از آن را بر روی سایت اختصاصی

WWW.GOZARESH.COM

ببینید.